

مغولان؛ روایتی دیگر

نسیم خلیلی



نشر افکار

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۸-۱۷۰-۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۹۸۱۰۶

عنوان و نام پدیدآور: مغولان؛ روایتی دیگر/ نسیم خلیلی.

مشخصات نشر: تهران: شرکت نشر نقد افکار، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۹۷ ص.: مصور.

بازداشت: کتابخانه به صورت زیرنویس.

موضوع: مغولان — ایران — تاریخ

Mongols-- Iran -- History. موضوع:

موضوع: ایران — تاریخ — مغول و ایلخانان، ۶۱۶-۷۵۶ق.

موضوع: Iran -- History -- Mongols and Khanids, ۱۲۵۸ - ۱۳۵۵

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۶۳

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ م. ۸/خ/۹۵۲ SR

سرشناسه: خلیلی، نسیم، ۱۳۶۰ -

وضعیت فهرست نویسی: فیا



ناشر گیت نشرو
فکر افکار

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به پلچ شمیران، کوی نویخت،
شماره ۲، طبقه هممف؛ نرسکس ۷۷۵۱۰۹۸۳ تلفن: ۷۷۶۰۳۲۱۲

nashr.kar@gmail.com

مغولان؛ روایتی - یگر

نویسنده: نسیم خلیلی

صفحه آرای: رهگستران

ناظر فنی چاپ: نگار ساسانی

لیتوگرافی؛ چاپ؛ صحافی؛ پردیس دانش

تیراژ: ۲۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

بها: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۸-۱۷۰-۱

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

مقدمه

نام سول و بیش از آن نام چنگیز در تاریخ سرزمین‌های آسیایی نامی است پیچیده در زورفی و رنگ‌ها. گاهی اسطوره‌ای است که از هنگام تولد لخته‌ای خون در مشت عویش بر فشارد و تعبیر آن این است که بر فراز جهانی خواهد ایستاد و قدرتی عظیم بر خاند ساخت و این روایتی است ارغوانی رنگ؛ رنگی همچون رنگ سول که در شنی فتوحات خانمان بر انداز مغول را باز می‌نمایاند، فتوحاتی که باعث شد مورخان ایرانی روایت تاختن‌های مغولان را از زبان مردی که از مهلکه تاختن‌های مغولان گریخته است، تنها در قالب جمله‌ای کوتاه خلاصه کند، جمله‌ای که بهر تی بی‌همتا در پهنه تاریخ نگاری دارد:

«آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند»^۱

و گاه مردی است ایستاده بر فراز صندوق‌های چربین بر آن در مسجد جامع شهری غبار آلوده از جنگ. در این روایت خاکستری جنگ‌گر زیر شمشه‌های رنگین گنبد مسجد، جایی که مسلمانان آن را خانه خدا می‌انگارند و در برابر فوجی از مغلوبان خویش، ایستاده است و خود را بلای آسمانی پروردگار می‌نامد، فرستاده‌ای از آسمان برای تنبیه آدمیانی که راه آسمان

۱. عطاءالملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، به تصحیح محمد قزوینی، نشر هرمس، تهران: ۱۳۸۷، ص ۱۸۹.

را نرفته‌اند! و همین بلای آسمانی در روایتی دیگر، مردی ست سر فرو برده در گریبان که می‌کوشد از پس گفتگوی خویش با تائوئیستی به نام چانگ چون، راز حیات جاوید آن‌را از پس آموزه‌های تائو باز جوید، رازی که به روشنی افسانه گیلگمش را بازنمایی می‌کند؛ گویی چنگیز گیلگمش دیگری است که از پس ویرانه‌ها و پشته‌های جنازه و در پی دست یافتن به همین حیات جاویدان از امامان جماعت شهرهای زیر سلطه‌اش می‌خواهد که برای او دعا کنند. این روایت لاجوردی ملایمی است که چنگیز را کم کم به یک اسطوره و نبات بخش در منظومه فکری سرزمین‌های مغلوب نیز بدل می‌کند.^۱ و روشن است که این اسطوره، مرزهای آسیا را نیز در می‌نوردد و اروپای سده‌های بعد را نیز تحت تأثیر تساهل و مدارای خود که مهم‌ترین وجهه اسطوره‌ای چنگیزیان است، قرار می‌دهد تا بدان پایه که ادوارد گیبون از چنگیز به مثابه الگویی نام می‌برد که «اوران کاتولیک تفتیش عقاید در اروپا باید او را در درس‌های عدالت و تساهل مذهبی، سرلوحه خویش قرار دهند»^۲ و این همه تنها سیمای یک مرد را در یک مفید تاریخ نقش می‌زند: چنگیز، نامی که از آن فراوان روایت شده است. کتاب‌ها درباره‌اش نگاشته شده و قلم‌ها فرسوده شده است.

دوره تاریخی مغول یکی از پرتعدادترین دوره‌ها از نظر منابع و سده‌های تاریخی است. روزگاری که مردان فاتح از پس هجومی خانان برانداز می‌کوشند بر تارک خاطره جمعی قوم مغلوب بنشینند و به این ترتیب است که گاهی در قاب فولکلور و ادبیات عامیانه نیز نشسته‌اند و این همه نشان می‌دهد که مغولان و دنیایی که با خود در ارابه‌هایشان می‌کشیدند- دنیایی

۱. ج. ج. ساندرز، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۸۳، ص ۶۶.
 ۲. ابراهیم تیموری، *امپراتوری مغول و ایران، دوران فرمانروایی چنگیزخان و جانشینان او*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۷۷، ص هفده.

که تنگری، خدای آسمان‌ها، بر فراز آن ایستاده است - حیات اجتماعی توده‌های مردم را مثل سنگی از الماس صیقلی کرده است و روایت این صیقلی شدن‌هاست که تاریخ و ادبیات این روزگار را به بومی از نقاشی کوبیستی رنگارنگی بدل کرده است که هر تکه از آن خود دنیایی از گفتنی‌ها و شنیدنی‌هاست.

در قلب فولکلور بلوچ‌های ایرانی نیز قصه‌ای نهفته است از تراژدی پرآوازه حاج‌مغول به سرزمین ایران. قصه‌ای که از آن با نام قصه دوستین و شیرین یاد می‌کنند و هنوز که هنوز است در محافل می‌سرایندش، شاید همراه با نوای رباب آن سم‌دین‌ها و همچون خاطره‌ای مردم‌نوش از یک واقعیت تاریخی، اما برای کسانی که بتوان آن را کوشش تاریخ‌سازی مردمی نامید که می‌خواهند خود نیز تاریخ را روایت کنند؛ روایتی از ماندگاری یک قوم در برابر یک چیرگی تاریخی. قصه‌ای که نرَمای آن، زبری هجومی را می‌پوشاند که همچون گردبادی رقصان و بی‌چال از استپ‌های دوردست آسیا می‌وزید و ویران می‌کرد، هجومی که منور را به دیگر سرزمین‌ها شناساند. قصه دو دل‌داده‌ای که با هم ازدواج می‌کنند و وقتی زمان به حجله رفتنشان فرا می‌رسد، آن لحظه حساس تاریخ قوم مغول نیز آغاز می‌شود. لحظه‌ای تاریخی که مغول را به جهانیان می‌شناساند؛ قوم مغول حمله می‌کنند و دام‌ها که دوستین نام دارد نیز به جنگ می‌رود، اسیر می‌شود و باز نمی‌گردد. صحنه‌ای جا‌تیمی تراژیک دارد، اما ادامه داستان نشان می‌دهد که روح قوم را رباب روحی ترمیم‌گراست و قصه‌ها را مثل خمیر با سرانگشتان ذهن و ذوقش رزمی دهد. روایت مردم از تاریخ، روایتی منعطف است حتی در برابر سختی قومی که در تاریخ به سختی و سنگ‌مانندی شهره‌اند:

مغول‌ها جشنی برگزار می‌کنند و مسابقه اسب‌دوانی ترتیب می‌دهند و

دوستین و دوستش که سوارکارانی ماهرند در این مسابقه شرکت می کنند و اسبان خود مهمیز می زنند و می گریزند اما وقتی دوستین به سرزمین خویش باز می گردد از زبان برادرش که او را نمی شناسد این طور می شنود که: «حدود ده سال است که برادرم را به اسارت برده اند و من و خانواده ام از او هیچ خبری نداریم و از همه بدتر دارند شیرین، نامزدش را شوهر می دهند حالا در خانه شبین جشن عروسی برپاست»^۱

دوستین به محل عروسی می رود، با دستار صورتش را می پوشاند و از نوازندگان می خواهد که بنوازند تا او بخواند و او شعرهایی را می خواند که پیش از این برای شیرین زمزمه کرده است و دو دل داده از پس سنگلاخ یک رویداد تاریخی، دوباره به هم می رسند.^۲ گویی این قصه، روح مبارزه را در قوم مغلوب بر بوم تاریخ تاریخ مردم نگار و نه تاریخی که تا امروز در دانشگاه ها تدریس شده و در کتاب ها مکتوب شده است - نقاشی می کند. گویی که مغول در این قصه، مغلوب می شود. و ایرانی می کوشد اندک آثار جراحت این حملات سنگین را از پیکر - طره و روح جمعی خویش بزداید. اما این قوم فاتح که این چنین در تاب فکلور مغلوبان خویش شکست می خورند، به راستی شکست خورده اند. تاریخ آن ها که از زبان مردم روایت می شود چقدر با آنچه واقعاً رخ داده است، همانی دارد؟ مغولان چه کسانی بودند؟

۱. عبدالحسین یادگاری، حماسه های مردم بلوچ، نشر افکار، تهران: ۱۳۸۶، ص ۲۹۶.

۲. همان، ص ۲۹۷.



شماره شصت و یک: تموچین مردی که تاریخ قومش را دگرگون کرد
مردی که نامش جهانی شد.

زندگی سرکرد مغولان نیز خود بی شباهت به افسانه‌ای از جنس افسانه‌های فولکلوریک نیست. کرجه پرتره‌هایی که امروز از تموچین این رهبر اسطوره‌ای مغولان دیده شده است او را مردی با کلاه مغولی، چشمان بادامی نافذ و محاسنی به سفیدی برف کوهستان‌های تبت می‌نمایاند، اما یکی از تصاویر حیات او را باید در پرتره‌ای جست که مردی را با یوغی چوبین در اطراف گردنش نشان می‌دهد مردی که تحت‌الحفاظ از اردویی به اردوی دیگر کشانده می‌شده است و در نهایت همین یوغ چوبین است که او را نجات می‌دهد. تموچین که از سوی دشمنانش ربوده شده است، در حین جشنی قبیله‌ای می‌گریزد و در رودخانه‌ای می‌پرد و به کمک این یوغ چوبین روی امواج آب غلطان و شناور می‌ماند و به زندگی باز می‌گردد، زندگی‌ای که گویی از سوی قدرتی آسمانی هدایت می‌شود.

گرچه این روایت به روایتی داستان گونه و افسانه‌ای و در خوش‌بینانه‌ترین

نگاه، به روایتی حماسی می‌ماند، اما به نظر می‌رسد بخش قابل توجهی از این نگرش، به جهان‌بینی و معرفت‌شناسی مغولان بازمی‌گردد که می‌کوشند سیمای زندگی خویش را در قالب اندیشه‌های شمنیستی و افسانه‌ای بگنجانند. چهره مغبون مرد چشم بادامی جوانی که از فراز یوغی چوبین و در بستر درخازن‌های خروشان شناور است و به تازگی از چنگال طایفه دشمن گریخته است، چهره همان کسی است که بخش مهمی از چشم‌انداز زندگی مغولان را با رهبری آران‌گ‌ایانه و افسانه‌ای خویش پر کرده است و بخش مهمی از تاریخ سیا و نورمیان را نیز زیر گام‌های خویش دارد؛ چهره همان کسی که به نام چنگیز خان شناخته می‌شود، چهره‌ای که نه تنها سوژه مطالعه و پژوهش مورخان و محققان غربی، تاریخ، که دستمایه‌ای برای بازنویسی افسانه‌های فولکلوریک، روایت‌های حماسی و رمان‌های تاریخی نیز بوده است. آمریکا، یکی از موفق‌ترین کسانی که در شصت و پنج سال گذشته چنگیز یک قهرمان داستانی ساخته است، داستان گرگ مغول خود را از بنایی نزدیک به همین افسانه‌های آغاز می‌کند، جایی که تموچین جسته از بند اسارت، در پی اسبان اخته خویش می‌تازد. چهره‌ای که آمریکا در روایت تاریخی - داستانی خود از چنگیز بر صفحات سفید نقش می‌زند، هرچند در لفافه‌ای از صنایع ادبی و واژه‌هایی پرطنین پیچیده شده است، اما خود گریته‌برداری شد، اندیشه‌ها، های تاریخی پرشماری است که چنگیز را در بستری از واژه‌ها توصیف کرده‌اند.

«در این هنگام بود که او را بر اسب دیدم. تنها بود، بی حرکت، نشسته بود و با این همه به سایه فرو افتاده عقاب بر بره زاده صبح می‌مانست، اندام بلند و غریبش که در زمینه آسمان بزجسته می‌نمود ما را خرد می‌کرد، باد بود.»^۱ به نظر می‌رسد توصیف داستان گونه آمریکا چندان هم از تصویری که مورخ ایرانی در *طبقات ناصری* از چنگیز روایت می‌کند دور نیست:

۱. آمریکا، گرگ مغول، انتشارات ققنوس، تهران: ۱۳۸۶، ص ۱۲.

«مردی بلند بالا، قوی بُنیت، شگرف جثه و... روایتی که سفیر امپراتوری چین جنوبی، منک هونگ نیز با آن هم داستان است»^۱ اما شاید توصیف داستانی امریک بهتر از توصیف مورخان، چنگیز و تاریخی را که با خود رقم می‌زند بنمایاند. امریک او را به باد، مانند می‌کند. و بعدها همین باد است که وزیدن می‌گیرد و امپراتوری پرهستی می‌سازد که دو سوم سرزمین فراخ اوراسیا را زیر چتر خویش می‌گیرد و وقتی ایران زیر بال وزش این باد سرخم می‌کند، این نوا در شب دی‌جور ایرانیان طنین می‌فکند که: «خاموش باش، باد بی‌یاز، خداوند است که می‌وزد، سامان سخن گفتن نیست»^۲.

امریک داستان را از قول بورئوچو، یکی از یاران افسانه‌ای چنگیز روایت می‌کند، و ردی که در پاسخ به سوال تموچین مبنی بر آن که دزدان و دشمنان، اسبانش را به کدام سر برده‌اند؟ با انگشت سبابه‌اش به تپه‌ای که به شکل نیم رخ قوچ است اشاره می‌کند. و هر دو می‌تازند تا روایتی تاریخی در قاب مُعَرَّق روایتی داستانی بنشیند. این که چرا داستان زندگی چنگیز خان پیاپی رختِ روایت داستانی به تن می‌کند؟^۳ به ابلت‌هایی باز می‌گردد که در ژرفنای حیات جمعی مغولان و معرفت‌ساز نمادین آن‌ها نهفته است و تنها اثر مستند و مکتوب بازمانده از آنان نیز خود زبان و روایتی این چنین دارد. به زبان رساتر این تنها سند مکتوب تاریخ مغولان که به نام تاریخ سری مغولان شهرت یافته است، و روایتی حماسی از حیات تاریخی قوم، قول به شمار می‌رود، خود بهترین محمل برای مطالعه تاریخ از منظر چیزی به نام «اسطوره» و روایت داستانی از تاریخ است. مطالعه‌ای که در فصل‌های بعدی به تپه‌هایی بر آن افکنده خواهد شد. و این همه تنها پیش گفتاری است مجمل و کتابی که قرار است تاریخ زندگی، روزمرگی، و فتوحات قوم مغول را روایت کند. قومی که تنها امپراتوری بریتانیا در سده نوزدهم میلادی از آن فراتر رفت.

۱. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، انتشارات نگاه، تهران: ۱۳۶۹، ص ۸۵.

۲. جونی، همان، ص ۱۸۷.